

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه نمل (جلسه هفتم)

جلسه خانوادگی - استاد اخوت ۱۹/۷/۹۶

انسان می تواند دعاهای متفاوتی بکند. اگر من به شما بگویم دعا بکنید، چه دعاهایی می کنید؟ نوعا اهل قرآنید و دعاهای قرآن به ذهنتان می آید. می گویند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»<sup>۱</sup>. چون اهل خواندن دعای کمیل هستید، فرازهای دعای کمیل به ذهنتان می آید. یا دعاهایی که مردم به صورت عرفی می کنند، به ذهنتان خطور می کند. اگر به شما بگویند که دعایی غیر از آنچه تا الان می کردید بکنید، چه می گویند؟ یکی از راههای این است که انسان سوره ای را باز کند. سپس هرچه خوبی در آن سوره بصورت مشخص هست، از خدا بخواهد. این خیلی متفاوت است. خیلی وقتها ممکن است ایمان از خدا بخواهیم. گاهی ممکن است ایمان سوره مبارکه نمل را بخواهیم. نوعا انسانها این گونه دعا نمی کنند که خدایا ایمانی به ما بده که مخصوص سوره مبارکه نمل باشد. دعا اختصاصی می تواند این گونه باشد.

اینها مقدمه بود. می خواستیم دعا بکنیم و با خود گفتیم دعاهایی بکنیم که منحصر به فرد باشد. شما هم می توانید همین فکر را بکنید. در خانه قبل یا بعد از کارهایتان آزادانه فکر کنید و راحت با خدا حرف بزنید.

ان شاءالله خدا معرفتی به ما بدهد که بتوانیم بفهمیم حضرت سلیمان (علیه السلام) کیست. همچنین کارهایی را که انجام داده اند، دستاوردهایی که داشته اند و ایمانی که بوسیله آن دستاوردها بدست آورده شده را بفهمیم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

از این جهت دعا می کنیم که خدا برای هر انسان قدرتی را گذاشته که می تواند با اینکه زندگی اش پنجاه شصت سال بیشتر نیست، اندازه همه انسانهای این عالم زندگی کند. چطور می تواند زندگی کند؟ کارهای اساسی گذشتگان را مطالعه کند و آن را در طلب و خواستش بیاورد و تبدیل به معرفت کند. در این صورت می تواند در

<sup>۱</sup>سوره بقره، آیه ۲۰۱

زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) دعا کند؛ خدایا با اینکه من در زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) نبودم، معرفتی به من بده که آن زمان را درک کنم و مانند کسی باشم که زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) را درک کرده است، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

خصوصیت دیگری که انسان دارد این است که می‌تواند به آینده برود و به اندازه افق آینده‌اش مطلب بخواند. سوره مبارکه نمل و قصص بخش‌هایی مربوط به آینده دارد که مربوط به حکومت حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. بطور ویژه به اصل رجعت اشاره شده است.

خدایا من چه زنده بودم و چه زنده نبودم، بتوانم سهمی از رجعت داشته باشم و انسان‌هایی که بعدا رجعت را می‌بینند، تمام منفعت‌هایشان را برای من بگذارند و معرفت انسانی را که رجعت را دیده است، من نیز کسب بکنم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

\*\*\*

وارد بحث مقایسه بین این سه سوره می‌شویم. انسان می‌تواند در زمان حال بایستد و یا به گذشته و آینده برود. سوره مبارکه شعراء در حکم گذشته و ایمانی که ناظر به سوابق انسان‌هاست، انواع مختلف را ذکر می‌کند. پیامبرانی که برای اقوام مختلف آمد و اتفاقاتی که به دنبال آن افتاد را بیان می‌کند. بعضی‌ها مومن شدند و بعضی‌ها غیر مومن. سوره مبارکه نمل داستان حضرت سلیمان (علیه السلام) را بیان می‌کند و حکومت آن را به نماد یک حکومت که ظاهرا استمرارش در زمان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اتفاق می‌افتد، تبدیل می‌کند، پس به آینده می‌رود. سوره مبارکه شعراء را که می‌خوانید، ایمانی را در شما فعال می‌کند که ناظر به گذشته است. سوره نمل ایمانش ناظر به آینده است. آنقدر این قضیه مهم است که ذکر می‌کند حضرت سلیمان (علیه السلام) می‌توانست شیطان را تسخیر کند. این نشان می‌دهد زمانی بر انسان آمده که این اتفاق افتاده و در آینده نیز این اتفاق خواهد افتاد. ایمانی که بواسطه تحقق چنین حکومتی ایجاد می‌شود با ایمانی که مربوط به گذشته است فرق می‌کند. عمقش متفاوت است. در سوره مبارکه قصص من توجه شما را جلب کردم به طلب‌هایی که انسان می‌تواند از تاریخ داشته باشد (طلب به معنی دعا). طلب‌هایی که انسان می‌تواند نسبت به آینده پیدا کند و طلب‌هایی که می‌تواند در زمان حال در او فعال شود. سوره مبارکه قصص با اینکه داستان حضرت موسی (علیه السلام) را بیان می‌کند، اما بگونه‌ای مثل برای حال است. سوره مبارکه نمل بگونه‌ای مثل بر ایمان محقق شده با رویکرد به آینده است. سوره

شعراء ناظر بر ایمان گذشته است. انگار انسان در هر وضعیتی که هست، سه گونه ایمان به خدا می تواند بیاورد و سه مجرای ایمان دارد:

۱. ایمانی که آبشخور و مجرای رزق اش مربوط به گذشته است.

۲. حال

۳. آینده

می خواهیم سوره قصص را کار کنیم. برای اینکه ان شاء الله خداوند تحقق سه ایمان را به همه ما بچشاند، صلواتی ختم بفرماید.

این سه ایمان را کسانی که در شرف ازدواج یا در شرف بچه داری هستند (بچه اولشان است) خیلی خوب متوجه می شوند. یعنی مواقعی که انسان ها در برزخ هستند، خوب متوجه می شوند. کسانی که در شرف ازدواج اند می گویند ما در زمان مجرد بودنمان معنویت و اضطراب زیبایی داشتیم. مثل این است که جنس ایمانش از اضطراب است و اینکه اضطرابش حالت خاصی دارد. اما می گوئیم الان حالت چطور است؟ می گوید الان خوب است. بماند که بعضی ها این را نمی گویند.. می گویند الان بیشتر می ترسم خراب کنم. می ترسم نتوانم زیر بار مسئولیت های زندگی طاقت بیاورم، ایمانم را بشکنم و دنیازده شوم. جنس ایمانش این است که می ترسم، «آتش ترس»، در آن ترس و خشیت است.

اینکه می گوید باید مراقب باشم؛ گاهی نمازهایم قضا شده، حرفی را جایی که نباید، زده ام، نمی دانم وضع ایمانم آخرش خوب می شود یا نه و.. همچنین حالتی دارد. بعد این بنده خدا به اعتکاف یا سفر زیارتی به می رود. یک فضایی برای خودش ایجاد می کند که ناظر بر آینده است. مثلاً وقتی از مکه برگشتم، یا وقتی به شهرمان آمدم، یک حالت آینده برایش ایجاد می شود. وقتی شما او را نگاه می کنید، ایمانش طعم دیگری دارد. ایمانش آرمانگرایانه است. پس ایمان گذشته، اضطراب گونه است. ایمان حال، مخلوط به ترس است. ایمان رو به آینده، حالتش آرمان-گرایانه می شود. در هر کدام از سوره ها هر سه مورد هست اما غلبه با یکی از آنهاست. سوره شعراء حال و آینده هم دارد. سوره نمل حال و گذشته دارد. البته آینده هم دارد. با اینکه از گذشته حرف می زند، نوعاً ناظر به آینده است. سوره قصص ناظر به حال است، ولو اینکه از گذشته و آینده هم می گوید. وقتی آیات را می خوانید، جنس و طعم

ایمان‌اش، همراه با ترس و نگرانی است. در سوره نمل ایمان همراه با مجد، شکر با بعد دارد. در سوره شعراء حالت اضطرابش خیلی زیاد است.

مطلع‌های این سوره‌ها دلالت بر این موضوع می‌دهند. اگر به آیات اولیه دقت کنید متوجه منظور می‌شوید. این نکته- ای که می‌گویم برای خودم خیلی مهم است. فکر می‌کنم کشف آن خیلی مهم است. ما نوعاً تحلیل‌مان از ایمان تحلیل ملموسی نیست. یعنی اگر از من بپرسند مؤمن هستید یا نه؟ می‌گویم سطحی از ایمان را دارم. اگر از من بپرسند کدام کارهایت مؤمنانه است؟ می‌گویم یعنی چه؟ همه کارهای انسان مؤمنانه است. وقتی کار مؤمنانه انجام می‌دهی شکل کارت چگونه است؟ و اگر بر ایمان اضافه شود، چه تغییری در آن شکل ایجاد می‌شود؟ این را دیگر نمی‌توانم جواب بدهم. من اجمالی می‌توانم بگویم آدم مؤمنی هستم اما نمی‌توانم بگویم ایمان چه تاثیری در عمل من گذاشت. این تاثیر بخاطر ایمان است. ما همسایه‌ای داشتیم که خیلی به خانواده ما اعتقاد داشت. هرچه در خانه ما می‌دید، می‌گفت این از ایمان شماست. غذا خوشمزه می‌شد یا خانه تمیز بود هرچه را می‌دید، به شکل ایمان تبدیل می‌کرد. او برای ایمان شکلی قائل بود که می‌توانست بفهمد زیاد یا کم می‌شود، یا هست یا نیست. این برای ما خیلی لازم است که بدانیم ایمان‌مان سر جایش هست یا رفته و یا کم شده و یا در حال زیاد شدن است. ما احتیاج به شاخص داریم. یکی از بهترین شاخص‌های ایمان، ایمان رو به گذشته، ایمان مربوط به حال و ایمان مربوط به آینده است. سه گانگی در واقع ضرب زمان در ایمان است. ایمان به آن شاخص رنگ و طعم حلاوت می‌دهد. هر کسی باید بتواند ایمان خودش را سه بعدی ببیند؛ یعنی ناظر به گذشته، ناظر به حال و ناظر به آینده. می‌تواند برای ایمانش حلاوت طعم و شکل در نظر بگیرد. می‌خواهیم ببینیم این چطور می‌شود. ان شاءالله در این جلسه بتوانیم این را برای خودمان جا بیندازیم یا بتوانیم طرح موضوع کنیم.

از سوره شعراء شروع می‌کنیم. من فقط مطلع آیات را برایتان انتخاب می‌کنم. ثواب قرائت این سوره‌ها را اینطور گفته‌اند: هر که این سه سوره را بخواند، خداوند به تعداد انبیائی که در آن سوره ذکر کرده، برایش حسنه مقرر می‌کند. ان شاءالله که این اتفاق برایمان بیفتد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

اینجا ایمانش اینگونه است: «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مومنین». پیامبر یکسری آیات کتاب آورده و بعد به بخوع افتاده بخاطر اینکه (الا یكونوا مومنین) آنها مومن نشدند. یک حالت اضطرار، رو به یکسری افرادی است که زحمت برایشان کشیده شده اما ایمان نیاوردند. در سوره نمل اینگونه آورده که:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

این سوره آیات قرآن و کتاب مبین را تبیین می کند. برای مومنان (کسانی که صفت ایمان در آن ها تحقق پیدا می کند) هدایت و بشارت است. هدایت به معنی «ایصال الی المطلوب» است. بشری یعنی وقتی اینها راه افتادند، نشان می دهند مسیرتان درست بود یا درست نبود. بشارت ناظر به آینده است.

سوره قصص:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

اینجا مربوط به «قوم یومنون» است. «قوم یومنون» کسانی هستند که ایمانشان جاری است. یعنی ایمانشان لحظه به لحظه است. قومی که لحظه به لحظه ایمانشان فعال می شود. یعنی به زمان حال برمی گردد. درست است که ما نباء موسی (علیه السلام) و فرعون را برای شما می گوئیم، ولی این مربوط به این است که ایمان لحظه به لحظه ان شاء الله فعال شود. پس ما سه عبارت «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مومنین»، «هدی و بشری للمومنون» و «تتلوا علیک لقوم یومنون» را داشتیم. عبارت اول برای محل هایی است که ایمان شکسته و پیامبر به بخوع رسیده (اضطرار را برانگیختن). عبارت دوم و سوم برای مومنین است (آرمان سازی).

انشاءالله بتوانیم تمرین کنیم که این سه حالت را در زندگی ببینیم. هر وقت بنا شود که از سوابق، خاطرات و گذشته برای تقویت ایمان عبرت بگیریم، ایمان ناظر به گذشته می‌شود. هر وقت بنا شود که اثرات ایمان را در زندگی و تاثیراتش را در سبک زندگی ببینیم، ناظر به آینده می‌شود و هر وقت ایمان را در همان لحظه بخوایم و بخوایم استقرار ایمان را ببینیم، ایمان در لحظه می‌شود. ایمان در لحظه، مختصات مخصوص به خودش را دارد. در این سوره، ایمان در لحظه را توضیح می‌دهد و حضرت موسی (علیه السلام) را به عنوان یک مومن جلوی چشمانتان می‌آورد.

**سوال:** چرا ائمه در دعاها از شرک و اثم و خطا دوری جستند و هیچ وقت خودشان را مشرک ندانستند؟ شرک طبق قرآن، نجس است. هم شرک، نجس است و هم مشرک نجس است، پلید است. در قرآن شرک را با عدل هم می‌آورد. یعدلون یعنی چه؟ مشرکون یعنی چه؟

**پاسخ** یکی از حضار: در سوره انعام یعدلون آمده‌است. نسبت شرک و عدل نسبت عام و خاص است. شرک عام است. عدل به مساوات و موازات قرار دادن است. شرک میتواند نسبت ۱ به ۹۹ باشد. مثل یک آب خالص که با یک قطره جوهر از خلوص درمی‌آید. شرک می‌تواند خیلی ظریف‌تر از عدل باشد ولی عدل، مساوات قرار دادن و در حق و شأن ربوبی یکسان و مثل قرار دادن است.

استاد: از نظر واژه‌ای کاملاً درست است. وقتی چیزی را معادل می‌گیریم مثلاً می‌گوییم خدا و آن یکی. مثل کسانی که می‌گویند عالم یک خدای خیر دارد و یک خدای شر. همان طور که خیر دارای خدایی است، شر نیز دارای خدایی است؛ به این عدل می‌گویند. می‌گوییم این دو چه اشتراکی دارند؟ می‌گویند هر دو خالق اند، هر دو توانا اند. منتها یکی از آن‌ها جهتش مثبت است و یکی منفی. به این عدل می‌گویند. شرک سه حالت پیدا می‌کند: مشارکت پیدا می‌کند، مشارکت خدا با دیگران. مثلاً شما می‌گویید برای انجام کاری در کتاب‌های دینی خوانده ایم، ۹۹ علت داریم. یک علتش که همان علت حتمی‌اش است، خداست. یعنی اگر بخواهد کاری انجام شود، صد علت می‌خواهد. مثلاً این میز می‌خواهد ساخته شود. نجار می‌خواهد، چوب می‌خواهد و خدا را می‌خواهد. اگر خدا را نخواهد درست نمی‌شود. یعنی خدا می‌شود یکی از صد تا! به این شرک می‌گویند. حال این سه حالت دارد: یا اینکه این ۹۹ تا، یکی از آن‌ها، خداست مثل هم‌اند و شبیه هم‌اند. عدل یعنی این یک، این هم یک. خودش را جدا مصرف می‌کند اما این در شرک یعنی مشارکت در انجام یک کار. شبیه هم‌اند، بالا و پایین ندارند. یا اینکه خدا بالاتر و آن پایین‌تر است. یا اینکه آن بالاتر و خدا پایین‌تر است. البته هر سه حالت را بعضی‌ها قائل اند؛ یعنی می‌-

گوییم در رفتارشان و عکس العمل زندگی شان به هر سه شرک قائل اند. در شرک قائل به مشارکتیم. در انجام کارها اگر فکر کنیم، ما نکنیم خدا که نمی کند و بواسطه اینکه شما این کار را بکنید، فاعلیت خدا فعال شود و اگر نکنید فاعلیت خدا فعال نشود، شرک می شود. از این جهت شرک خیلی ظریف است. یعنی همه آدم ها به نسبت فقدان علم توحیدشان، در معرض شرک هستند. سوال من این بود که در چه مواضعی برای ما مصداق عدل است و در چه محل هایی مصداق شرک؟ با توجه به آیات بگویید.

**پاسخ** یکی از حضار: آیه «سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»<sup>۲</sup> عدل است. چون فکر می کند اگر از خدا اطاعت نکند، کس دیگری هست. آن کس می تواند به جای خدا کاری برایش انجام دهد. یا در آیه «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ»<sup>۳</sup> برای کسی که در مقابل خدا کسی قرار داده توان استقلالی قائل شده. اما آنجایی که می گویند «..ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ..»<sup>۴</sup> اثر استقلالی قائل نیستند. این شرک می شود. مثلاً به فردی که نماز نمی خواند می گوییم چرا نماز نمی خوانی؟ می گوید درست است که نماز نمی خوانم اما درس را خوب می خوانم. دروغ نمی گویم. یعنی فرد احساس می کند که می شود نماز نخواند، خمس نداد و آدم خوبی بود. بنظر من این عدل قرار دادن است. من قرآن نمی خوانم اما عقل دارم. من برای درس، صداقتم، زحمتی که کشیدم اثر استقلالی قائلم. یعنی من اثر کارم را از خودم می خواهم. یا اینکه اگر تو نبودی من وسط بیابان چه می کردم! این شرک است. وجود خدا را انکار نمی کند اما انگار یادش می رود این آدم را در کاری که خدا کرده، شریک می داند. انکار نمی کند خدا او را رساند اما فراموش می کند خدا او را رساند. برای این آدم گرچه اثر قائل است اما این اثر مستقل نیست.

استاد: ایمان با شرک جمع می شود یا خیر؟.. تا ایمان به درجه عالی نرسد، شرک خفی را دارد. به این راحتی نمی شود از آن فرار کرد. آیه ای که می گوید ایمان و شرک با هم جمع می شود در ذهنتان است؟ «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»<sup>۵</sup>. ایمان با شرک جمع نمی شود. «یومن» فعل مضارع دلالت بر استمرار تجدد می کند. دو نوع استمرار داریم یکی یعنی دوام که دیگر به آن استمرار نمی گویند. استمرار از «مره» است یعنی می رود و می آید.

<sup>۲</sup>سوره هود، آیه ۴۳

<sup>۳</sup>سوره مومنون، آیه ۹۱

<sup>۴</sup>سوره زمر، آیه ۳

<sup>۵</sup>سوره یوسف، آیه ۱۰۶

وقتی خدا می گوید «ما یومن» یعنی ایمان نمی آورند نه اینکه ایمان ندارند. صحبت این نیست که اینها مومن اند. مومن کسی است که صفت ایمان در او مستقر شده. در اینها ایمان هست امت مستودع است و مستقر نیست.

پس جریان ایمان، شرک بردار است. چون جنس ایمان اعتقاد و اعتماد است. یک وجود را خواستن و او را صاحب و مالک دانستن ایمان است. ولی وقتی «یومن» می شود جریان پیدا می کند، قطع و وصل می شود. یک لحظه قطع می شود، شرک می آید. (یک حدیث هست که به امام عرض می دارند که شیعه شما دزدی می کند، شیعه شما دروغ می گوید، شیعه شما زنا می کند... می فرمایند نه! می گوید یعنی چه؟ می فرماید هنگامی که این کارها را می کند از ما نیست).

کلمه «یومن» با مومن تفاوتش در چیست؟ ایمان اول سوره قصص، «لقوم یومنون» است. جریان ایمان با شرک جمع می شود. در بسیاری از جاهایی که کار خطا می کنند نمی گوید مومنون بلکه می گوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»<sup>۶</sup> ولی آن جا که مومن توبه کرده به او مومن می گوید... «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۷</sup>

اگر بخواهیم جریان ایمان را در خودمان فعال کنیم یا بر ایمان لحظه ای تمرکز کنیم، باید مراقب باشیم به شرک و کفر آلوده نشویم. اگر مراقبت کردیم و به کفر و شرک آلوده نشدیم، به مومنین تبدیل می شویم. البته هرجایی که می گوید «لقوم یومنون» یعنی با «قوم» صفتش می کند اما وقتی می شود «یومنون» یعنی جریان پیدا می کند. در روایت هم آمده ممکن است ایمان مستودع (موقت) شود. ممکن است یک نفر ایمان داشته باشد اما یکدفعه قطع کند و دوباره توبه کند. مراقبت از ایمان های لحظه ای بسیار مهم است. اگر ما نتوانیم از ایمان مراقبت کنیم، کفر و شرک به آن حمله می برد و آن را ضعیف می کند و کم کم تبدیل به صفت های بدی می شود. و سبب می شود که فرد مشرک شود. سوره مبارکه قصص درباره اینکه چگونه ایمان تبدیل به ایمان زیبا و دائمی شود، صحبت کرده است. چون «یومنون» مرتب می خواهد ایمانش را فعال کند، احتیاج به استفهام های سوره نمل دارد. یعنی «لقوم یومنون» باید مرتب شرک زدایی کند. اگر شرک زدایی نکند، «یومنون» اش اتفاق نمی افتد. پس بین این سوره ها مجبوریم تردد داشته باشیم.

<sup>۶</sup>سوره صف، آیه ۲

<sup>۷</sup>سوره نور، آیه ۳۱



چند نکته برای من مهم بود. یک اینکه هر کدام از این آیات موضوعی دارند که آن موضوع به آن شرکی که این طرف گفته شده، ربط پیدا می‌کند. توجه به موضوع این آیه، انسان را از این شرکی که در اینجا گفته شده مصون می‌دارد و آن ایمان لحظه‌ای را فعال می‌کند. توجه به موضوع این آیات، انسان را از معرکه انواع شرکی که در اینجا گفته شده مصون می‌دارد و آن «لقوم یومنون» ای که در سوره قصص گفته شده را محقق می‌کند.

**سوال:** برعکسش هم صادق است؟ کسانی که آن خصوصیت بالا را ندارند، جزء قوم یعدلون هستند؟

- بله. در واقع بیشترین جاهایی که آدم‌های «قوم یعدلون» قرار دارند ناظر به این است که این آیه برای ایشان خاموش است. این آیات جزء موضوعات و مسائل زندگی‌شان نیست.

نظر یکی از حضار: در این آیات چیزی که به ذهن من رسید این بود که جایی که غفلت هست، تذکر نیست. جایی که آگاهانه شرکی برای خدا قرار می‌دهد، به عدل ربط دارد.

- بله. عدل حالت استقلال طلبی بیشتری دارد. خلق آسمان‌ها و زمین، نزول آب از آسمان، رویش گیاه به صورت باغ و گیاهان ذات بهجه چه ربطی به زندگی انسان دارد؟ چطور می‌تواند در انسان شرک ایجاد کند؟ آن هم به مدل عدل و اگر توجه انسان به آیه بودن این‌ها باشد انسان را مصون می‌دارد. بد نیست برای آیه ۶۰، آیات سوره مبارکه واقعه خوانده شود.

نظر یکی از حضار: مثلاً سوره کهف آیات اصحاب دو باغ زمانی که می‌گفتند زودتر برویم تا درو کنیم و به کسی سود ندهیم. در واقع «یعدلون»ها آنهایی‌اند که بواسطه این منفعتی که در آسمان‌ها و زمین به آنها رسانده، صاحب مکنت و امکانات و نفر و حدائق ذات بهجه شده‌اند.

نکته جالب سوره کهف این است که فرد می‌گوید من فکر نمی‌کنم که قیامت برپا شود اما اگر هم بشود «لاوتین خیرا من هذا منقلبا» بعید است که باشد. اما اگر باشد، بهتر از این را به ما می‌دهند. حالا در سوره قصص عین این کجاست؟ همان ابتدا که می‌گوید «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا» (۴) و در آیه دیگر «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ» (۷۶).

- بله درست است. منتها این چیزی که مثال می‌زنیم جلوه‌هایی از خلق آسمان‌ها و زمین، انزال آب از آسمان و تولیدش به صورت باغ است. می‌گوییم چگونه انسان را به شرک مبتلا می‌کند؟ مصادقش در کل قرآن هست. سوره‌های مختلفی (کهف، دخان و ...) نشان می‌دهد که وقتی انسان بواسطه تکوین و مسائلی که به واسطه تکوینات

معنی دار و امکانات دار شد، برای خدا عدل قائل شد. مثل سوره قلم که اهل خمس و زکات نشد. پس مصداق آیه ۶۰ همان جایی می شود که انسان ها به واسطه امکانات شان طغیان می کنند.

آیه سوره نمل «..جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا..»<sup>۸</sup> است. یعنی زمین یک محملی است که ما می توانیم مستقر شویم و تکان نمی خورد. آنقدر که اصلاً متوجه نمی شویم زمین حرکت می کند. کوه دارد.

**سوال:** «.. وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا..»<sup>۹</sup> بین دو دریا هم مانع گذاشته است، این چه ارتباطی با «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» که در انتهای آیه آمده است، دارد؟ شرکی که مربوط به این محل هست، کجاست؟

- در « جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا»، در واقع دست انسان بیشتر باز است و تدبیر انسان بیشتر کار می کند.<sup>۱۰</sup>

بله انسان فکر می کند که اگر زمینی آباد است، خودش این کار را کرده و یا اگر تپه ای بوده او صافش کرده و.. مانند فرعون که فکر می کند امنیت و کاخ و.. از آن خود اوست.

آیه ۶۲ نیز بحث اضطراب است « أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ... »

**سوال:** تفاوت آن با آیه قبلی در چیست؟

- آن امکاناتی است که بصورت تکوینی است مثلاً اقلیم های متفاوت، متنها در دومی اینکه می گوید خلال زمین انهار ایجاد کرده است، دست بشر هم هست. اینکه رواسی است و یا حاجز بودن بین بحرین، کار انسان نیز در آن دخیل است. در آنجا گردن کشی مخصوص به خود او را دارد. هر کدام از این ها طبع گردن کشی هایشان مثل خودش است.

**سوال:** گردن کشی های آن سیستم را عدم علم می دانند؟

<sup>۸</sup>سوره نمل، آیه ۶۱

<sup>۹</sup>همان

<sup>۱۰</sup>همان

- بله عدم علم یعنی اینکه به علم فطری رجوع نمی کند. علم فطری یعنی اینکه خدا هست، خودش نیست، نه اینکه علم یعنی جهل! بلکه به علم فطری رجوع نمی کند. همه می دانند خدا هست اما کار را فراموش می کند چون خدا یکسری کار را به انسان سپرده است و او هم تصور کرد که خودش هم کاره ای است!

**سوال:** قوم عاد و ثمود نیز همینطور بودند؟

- بله تقریباً، هرجایی که به توانمندی های خود آن ها می رسد، «لایعلمون» می شود. در واقع علم فطری خود را فراموش می کنند؛ یعنی بخشی از شرک به دلیل عدم وجود علم فطری است، همان عهد اولیه یا آن فطریاتی که انسان ها دارند.

**سوال:** قوم عاد و ثمود نعمت داشتند اما دچار دنیا هم شدند یعنی نعمت هایی که خدا به آن ها داده بود، آن ها را به سمت تجمل برد. تفاوت در ساده زیستی و عدم آن باعث چنین عاقبتی برای آن ها شد؟

- خیر بحث ساده زیستی نبود.

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى» / «أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى»<sup>۱۱</sup>

حس بی نیازی و اینکه با تکیه بر توان خود کاری را انجام می دهد، مثلاً کوه را جابجا می کند. در واقع تسلط و تسخیر او در عالم است. بطور طبیعی این عادت در او هست چون زمانی که به خود فرد واگذار می شود، طبیعت او به این سمت پیش می رود اما چون بحث از شرک می کنیم، یعنی برای «ربوبیت خدا» یا مشارکت یا عدل قائل می شود.

**سوال:** عدل را شما اسمی از شرک گرفتید؟ آن قسمتی که مساوی می بینند چیست؟

- بله عدل حتماً شرک است. وقتی می گوئید شرک، عدل هم شامل آن می شود ولی زمانی که شرک را می آورید، عدل را هم می آورید، این ها جدا می شوند. یکی «مشارکت» می شود و دیگری «استقلالی دیدن» می شود. اما وقتی که خود شرک را می آورید، عدل را نیز شامل آن می شود. آن قسمتی که همه مشارکتی هستند، شرک است اما عدل یعنی معادل و مستقل دیدن.

<sup>۱۱</sup>سوره علق، آیات ۶-۷

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲)

زمانی که در اضطرار و بن بست قرار می گیرند، خدا را یاد می کنند. وقتی که حالت اضطرار از آن‌ها برداشته می شود خدا را فراموش می کنند. شرک آن، عدم ذکر است.

حالا جالب است که «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» همین محل شرک است. همان جایی است که شرک شکوفا می شود! یعنی هرکدام از این‌ها، درگاه آن است. وقتی نگاه می کنیم می بینیم که مثل جهت‌های مختلف می ماند. توجه به این آیات خیلی جالب است. من برای خودم مغتم می دانم که بعضی از آیاتی که انسان مرتب می خواند و ابتدا و انتهای آن را نمی تواند به هم ارتباط دهد، طوری بخواند که سر و ته آن را ببیند.

**سوال:** مثلاً «يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» یعنی چه؟ یعنی شما جانشین خدا بر روی زمین هستید؟

- خیر، یعنی اضطرار. ذات اضطرار در دنیا نهفته است. یک نفر می رود و یک نفر می آید. حتما شنیده‌اید که

می گویند این میز به کسی وفا نکرده..؛ یعنی خلفا. این با آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۱۲</sup> فرق دارد. خلفا جمع خلیفه هست و واژه همان واژه هست اما نکته آن این است که خلیفه از چه کسی؟ در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ

خَلِيفَةً»<sup>۱۳</sup> خلافت از خداست اما در اینجا خلافت از خودمان است. بالاخره من جای پدرم، پسر من جای من و ... و این‌ها در زمین اتفاق می افتد. خود اینجا به معنی اضطرار است.

در این آیه نمی گوید که شرک استربلکه محل اضطرار و محل حساسیت است که انسان‌ها به شرک مبتلا می شوند. حال چرا گفته می شود «قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ» چون ذکر کم اتفاق می افتد و لازم است که انسان متذکر شود. اگر انسان تذکر پیدا نکند، در این اضطرار گرفتار می شود.

همه این آیات «إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ» دارد یعنی از انسان سوال می پرسد که آیا الهی با خدا هست؟ معلوم است که اینجا محلی است که الهی را با خدا می پندارد. این‌ها بسترهای مختلفی است. یکی بستر تکوینی است و دیگری بسترهای مصنوعی و دیگری بسترهای اضطرار است. این‌ها را اگر انسان مراقبت کند، دچار شرک نمی شود.

<sup>۱۲</sup>سوره بقره، آیه ۳۰

<sup>۱۳</sup>همان

«خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» به معنی خلیفه الهی نیست یعنی ساکنان موقت زمین؛ یعنی در روی زمین افرادی به او تکیه می کنند و در نهایت می روند چون «خُلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» هم در قرآن داریم و اینجا به معنی خلیفه الهی نیست.

الان انسان به خوبی می بیند که تنها راه حفظ ایمان لحظه ای، ذکر است کما اینکه بالادست او رجوع به علم فطری بود، اینجا اما معلوم است که توجه به ذکر است. حالا آیه بعدی «أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»<sup>۱۴</sup> یعنی هدایت در ظلمات برّ و بحر مثلا ستاره ها و یا قطب نماها، یعنی وسایلی که خداوند قرار داده و انسان می تواند جهت یابی کند. شما وقتی نتوانید ظلمات را تشخیص دهید، فرقی نمی کند که شب یا روز یا بحر باشد. منظور از «ظلمات البرّ و البحر» تنگناها یعنی گمراهی ها و گمشدگی ها است.

«وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»<sup>۱۵</sup> بحث بادی است که بشارت رحمت بدهد، چون باد انواع دارد. بشارت رحمت یعنی اینکه به ما بگوید اینجا به هر حال آب می آید و ما سیراب می شویم.

«مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»<sup>۱۶</sup>  
بیشتر آن در این قسمت بشارت است یعنی اینکه می فهماند که اینجا زندگی جریان دارد حالا یا اینکه یکجا ساکن آید و باد می آید و یکجا می روید و باد به شما می خورد.

**سوال:** یک مثالی از شرک بزنید، اگر شرکی در اینجا اتفاق بیافتد چه می شود؟  
- آیات خود کشتی هست اما چیزی که برای خود من جالب است، آیاتی که در وصف منافقین در سوره بقره آمده است.

می فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (۱۷)

این خداست که راهنمایی می کند حالا منافق چون مشرک است، تبعاً می گوید، من نور دارم و راه می افتد تا برود! خدا هم نور آن را برمی دارد و می گوید حالا اگر می توانی برو!

<sup>۱۴</sup>سوره نمل، آیه ۶۳

<sup>۱۵</sup>همان

<sup>۱۶</sup>همان

این را در آیه ۲۰ هم می‌گوید که هر وقت روشن می‌شود، حرکت می‌کنند و وقتی تاریک می‌شود، می‌ایستند. بعد آن وقت که راه می‌روند فکر می‌کنند که نور برای خود آن‌ها است و وقتی می‌ایستند حیران می‌مانند و باز هم یادشان نمی‌آید که آنجا هم برای خداست و نمی‌گویند که خدایا! بالاخره ما هم اشتباه کردیم و نور برای توست! پس می‌توانیم در اینجا بگوییم هر جایی که در قرآن به امر هدایت و کسانی که هدایت به دستشان است و عدول انسان از هدایت کنندگان دلالت داده است، مربوط به این قسمت می‌شود.

در آیه اول سوره مبارکه نحل، «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» و آیه بعد آن مطرح می‌شود که خداوند بندگانی دارد که به آن‌ها امر نازل می‌شود و ادامه آیات آن نیز اینگونه است که انسان‌ها باید به این‌ها به عنوان بندگانی که وصل به غیب هستند، مراجعه کنند. حالا اگر انسان‌ها در مسیر هدایت خود به قطب نما، به عقل و حجت درونی و بیرونی مراجعه نکنند دچار شرک می‌شوند یعنی هر جایی که انسان استقلال رأی داشت به این معنا که به حجت بیرونی مراجعه نکرد و هدایت بیرونی را با هدایت عقل خود دریافت نکرد شامل آیه ۶۳ می‌شود.

در ادامه آیه ۲۰ نکته‌ی جالبی را خداوند یادآوری می‌کند. «أَمْنَ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» (۶۳) هدایت از طریق گوش و چشم اتفاق می‌افتد یعنی کسی که ستاره‌ای را می‌بیند حتماً چشمی دارد، می‌بیند تا بعد راهش را پیدا کند. آنجا که خدا در بحث مثالی که برای منافقین می‌زند و آن نوری که در تاریکی راه را نشان می‌دهد می‌گوید

«...وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ»<sup>۱۷</sup> اگر خدا بخواهد آن چشم و گوش‌های که با آن نور را می‌بینی و می‌شنوی و فکر می‌کنی که از خودت است را، از تو می‌گیرد تا بعدش برایت فرقی نکند که باشد یا نباشد. اما «یشکرون» معلوم است جایی است که شکل شرک به ظهور می‌رسد، آنجایی که می‌گوید «قلیلا ماتذکرون» بنظر می‌رسد که باید ذکر باشد اما نیست، جایی که باید علم باشد اما نیست.

در سوره مبارکه نمل ورودگاه‌های شرک را به شما گفته است؛ مثلاً ۶ ورودگاه گفته شده است و هر کدام هم از دیگری خطرناک‌تر و توجه به آن سخت‌تر است. یک مرتبه به انسان این احساس دست می‌دهد که انسان اگر همین‌طور بخواهد مراقب باشد که چیزی از او باقی نمی‌ماند! سوره قصص این را به شما می‌گوید.

اینکه خدا خرمشهر را آزاد کرد را برای شما می‌آورد در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و توحید و ایمان را از این مسیر به شما آموزش می‌دهد. ببینید از نظر علمی به شما می‌گوید که این مدخل‌ها وجود دارد و شما به استیصال می‌رسید که آخر مگر می‌شود انسان این همه چیز را حفظ کند؟! آدم فراموش می‌کند..

<sup>۱۷</sup>سوره بقره، آیه ۲۰

در ادامه داستانی به شما می گوید و می گوید همین داستان را یاد بگیرید ایمان در تو جاری می شود. همین حرف «خدا خرمشهر را آزاد کرد» را همیشه در ذهن داشته باش، اینها معادل این آیات قرار می دهد. ان شاء الله فرصت باشد عین این آیات در سوره قصص وجود دارد. این معادل خدا خرمشهر را آزاد کرد در سوره قصص آیه ۱۰ است.

«إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱۰)

مادر موسی (علیه السلام) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِعًا..

مادر موسی (علیه السلام) وقتی بچه را در آب انداخت، دلش خالی شد و بعد نزدیک بود بگوید که بچه را در آب انداخته..

«إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱۰)

نه تنها آرام شد که حتی نگفتند حتی خودم بچه را در آب انداختم. این عین توحید است.

می آید به شما فرمولی می دهد و شما را تبدیل می کند به مادر موسی (علیه السلام) می کند. در سوره قصص آقایان در اقلیت هستند و بیشتر آنها خانم هستند.

حالا آیه ۶۴ را نیز بخوانید. درست است که سخت است اما این آیه آخر بنظم سیاق آن متفاوت است.

أَمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْهَ مَعِ اللَّهُ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶۴)

این آیه جمع بندی است نه ادامه آنها، این همه سوره است.

این همه استفهامات را جمع می کند و آیات بعدی می رود؛ یعنی تبدیل این آیات به آیات قیامت و آخرتی است، یعنی یک چیزی معادل می آورد بنام آخرت گرایی که اگر در کسی نباشد، دچار شرک می شود. اگر آخرت را فراموش کند، یکی از ورودگاه های شرک است. در واقع عدم توجه به این «سیر الی الله» شرک آور می شود.

خیلی مهم است که ما سوره ها را در ارتباط با هم بخوانیم. یعنی با دستاوردی که در سوره نمل و شعراء دارید، سوره قصص را می خوانید. خیلی فرق دارد که شما سوره قصص را بدون خانواده آن بخواند. سوره قصص در خانواده طواسیم است. گویی هر تکه ای را یکی از این سوره ها بیان می کنند.

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَاِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

«تتلو» وقتی می‌گوید یعنی همه اتفاق‌هایی برای شما می‌گوید جلوی روی شماست و می‌گوید که شما بروید پشت سر ایشان بایستید؛ یعنی گول ظاهر آن را نخورید. این برای مادر موسی (علیه السلام) اتفاق افتاده بوده، برای تو هم اتفاق می‌افتد. در شرایط طبق این عمل کن، اسم آن «قَصَّ» است، یعنی برای تو اثر می‌گذارد تا تو بدون زحمت به سمت آن بروی.

دیگر خودت را به سختی نینداز! ببین چه کار کردند...، تو نیز همانطور زندگی کن.

واژه «تتلو» خیلی مهم است البته در سوره شعراء و نمل هم این واژه را داشتیم.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴)

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵)

وَتَمَكَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَثَرَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶)

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷)

خداوند در این سوره از چیزهایی پرده‌برداری می‌کند که گفتنش کمی سخت است. چرا؟ چون ممکن است بعضی‌ها باور نکنند یا اگر کسی را ببینند که این حالت‌ها برای او هست به او اعتنا نکنند یا حتی به او طعنه بزنند و یا تردید در ذهنشان ایجاد کنند و آن هم حالتی از اتصال به غیب که برای هر انسانی امکان وقوع دارد.

مرجع فکر کردن به این معنا هم نداریم، از بالاست و کاملاً هم وعده دارد، حرف می‌زند، می‌فهمد، دستور می‌دهند و او اجرا می‌کند. خیلی عظیم است. وحی عمومی نه اختصاصی که مربوط به پیامبران (علیهم السلام) است. این مربوط به مومنان است. به مدلی از وحی قائل می‌شود که شباهت‌هایی با آن وحی کتابی هم دارد اما خیلی جزئی و دقیق است که با او حرف هم می‌زند. «او حینا الی ام موسی»؛ که آگه ترسیدی این کار را بکن، ترس و غمگین نباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از مرسلین قرار می‌دهیم.



**سوال:** یعنی ایشان وقتی فرزندش را داخل رودخانه انداخت، اینگونه نبود که ببینند چه می‌شود و با دلهره این کار را انجام دهند با خاطری جمع انداختن که می‌دانستند برمی‌گردد و رسول خدا می‌شود، این کار را کردند؟ - بله دقیقاً. فضا کاملاً فضای القا است. از بالا به پایین گفته می‌شود، طبق یک برنامه‌ای عمل می‌کند.

**سوال:** یعنی بصورت عینی گفته نشده؟ کسی به او گفته باشد که او پیامبر است.. - خیر در اینجا نمی‌گویند «او حینا الی ام موسی (علیه السلام)» دلالتی بر این ندارد که کسی خبری به او داد، اصلاً بدون واسطه است. اصلاً خوبی ایمان این است که انسان به وسیله ایمان قدرت غیبی پیدا می‌کند، از مدل ذکر که به شکل وحی بر او جاری می‌شود. به او می‌گوید فلان کار را بکن، خیالت هم راحت باشد.

اینجا یکی از اعجازهای ادبی قرآن است. ۸ جمله را خداوند متعال در یک خط جا داده که دو تا نهی و دو امر است، دو خبر آینده است و خبر واقع شده است. آنجا که آورده «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ»، همان جمله «خدا خرمشهر را آزاد کرد» را جا دارد. چون «انا رادّوه» یعنی ما به تو این بچه را برمی‌گردانیم. خداوند تصریح می‌کند.

ما قصدمان تنها مرور بود به این جهت که دوستان می‌خواهند تا هفته بعد روی بحث ایمان کار کنند، بدانند روی چه بخش ایمان فکر کنند. ایمان از منظر قرآن حالتی است که انسان را به اتصال به غیب بدون واسطه چیزی می‌کشاند و انسان می‌تواند راحت با یک نیروی غیبی زندگی کند که او را امر و نهی کند، به او وعده دهد و همه این‌هایی که فرمودید خصوصیات ایمان بود. خیلی باشکوه است. این سوره رغبت به ایمان را در افراد احیاء می‌کند. شما احتیاج به تمایز دارید که بدانید این چیزی که به دلتان افتاد ذکر بود؟ خدا بود؟ چون دارم فرزندم را در آب می‌اندازم.. آیا اینکه می‌گوید رسول است، یا اینکه می‌گوید برمی‌گردد، واقعا درست است؟! نکند که واقعا برنگردد! مثل اینکه این سوره طوری بیان کننده اعتقادات امّ موسی (علیه السلام) است. این سوره یکی از بهترین سوره‌هایی است که در شأن زن مسلمان گفته شده، یعنی در واقع گفته اگر کسی بخواهد «زن» ببیند، من به شما نشان می‌دهم!

همه آنچه در ادامه آیات می‌گوید از خصوصیات ایمان است و بعدش می‌گوید امّ موسی (علیه السلام)؛ یعنی ریشه موسی (علیه السلام)، اصل موسی (علیه السلام)، یعنی ذات نبی، یعنی اوایی که محمل نبوت است. خیلی عظمت دارد. یک موقعی شما می‌گویید موسی (علیه السلام) کلیم الله و یک زمان می‌گویید امّ موسی (علیها السلام) کلیم الله است! این‌ها مهم است.

**سوال:** حضرت موسی (علیه السلام) هیچ وقت در قرآن پدر نداشته است؟

- پدر همان مادر است در واقع وسعت «امّ» بیشتر از «آب» است البته در عرف قرآن. اما در عرف روایی «آب» جای «امّ» را می‌گیرد و اهمیت «آب» از «امّ» بیشتر است.

**سوال:** یعنی ممکن است منظور والدین باشد؟

وقتی «امّ» می گوید به معنی اصل است، «امّ الکتاب»، و مهم تر از همه واژه امام است، امام امت همه از «امّ» می آید. واژه «امّ» واژه مقدسی در قرآن است. وقتی می گوید امّ موسی (علیه السلام) یعنی مادر موسی (علیه السلام) یعنی کسی که او را متولد کرد.

برای اینکه ان شاء الله خداوند ما را با این سوره محشور کند و ایمان لحظه به لحظه بدهد - ایمان لحظه به لحظه طعم خاصی دارد، طعم ایمان ناظر به گذشته و آینده خاص است - و اینکه بطور کلی طعم ایمان را به ما بچشاند، صلواتی ختم بفرماید.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات